

سیاست خارجی در فرایافتِ پساواقع‌گرایی

## فراز و نشیبهای مکتب تحلیل

دکتر جهانگیر کرمی

### مقدمه

تا پیش از آنکه در سال ۱۹۵۴، اسنایدر و همکارانش طرح مفهومی خود را پیرامون «تصمیم‌گیری سیاست خارجی» ارائه کنند،<sup>(۱)</sup> جدید در روابط بین‌الملل شکل گرفت که به طور مشخص به «تحلیل سیاست خارجی» دولتها می‌پرداخت. این رهیافت جدید، تحولی اساسی بود از تلاشهای سنتی برای ارائه نظریه‌های فراگیر و کلی و جداسازی دو حوزه داخلی و خارجی کشور، به سوی ارائه نظریه‌هایی که با رفتن به درون دولت و مطالعه ابعاد و عناصر مختلف آن، به تبیین سیاست خارجی به طور خاص بپردازند. در تکمیل رهیافت سنتی که دولت را بازیگری تلقی

بین‌الملل شکل می‌داد، بیشتر به محیط خارجی برمی‌گشت. اما پس از این تاریخ، یک حوزه مطالعاتی جدید در روابط بین‌الملل شکل گرفت که به طور مشخص به «تحلیل سیاست خارجی» دولتها می‌پرداخت. این رهیافت جدید، تحولی اساسی بود از تلاشهای سنتی برای ارائه نظریه‌های فراگیر و کلی و جداسازی دو حوزه داخلی و خارجی کشور، به سوی ارائه نظریه‌هایی که با رفتن به درون دولت و مطالعه ابعاد و عناصر مختلف آن، به تبیین سیاست خارجی به طور خاص بپردازند. در تکمیل رهیافت سنتی که دولت را بازیگری تلقی

روابط بین‌الملل در سیطره رویکرد واقع‌گرایی بود - که با تکیه بر دولت محوری، و ضرورت حفظ بقای دولت در محیط آنارشیک بین‌المللی، به عوامل داخلی صرفاً در حدی که به قدرت واحدهای سیاسی در معادلات بین‌المللی مربوط بود، اهمیت می‌داد - و از این رو، دولتها جعبه‌های سیاهی قلمداد می‌شدند که مهم نبود در درون آنها چه می‌گذرد، و آنچه که رفتار واحدها و تعاملات میان آنها را در نظام



می‌کرد که سیاست خارجی به آن نسبت داده می‌شد، در اینجا، سیاست خارجی هر دولت «تصمیمات» اتخاذ شده از سوی فرد یا مجموعه‌ای از «تصمیم‌گیرندگان» پنداشته می‌شد.

مکتب «تحلیل سیاست خارجی» به عرصه گسترده‌ای از مطالعات دامن زد که به ویژه طی سالهای دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، آثار و نوشته‌های کثیری را با خود به همراه داشت. به طوری که برخی تصمیمات مهم سیاست خارجی ابرقدرتها، همانند بحران موشکی کوبا، در دهها جلد کتاب مقاله مورد کندوکاو قرار گرفت. این روند آنچنان مورد توجه واقع شد که در سالهای دهه ۱۹۸۰ به بعد، از اشباع بحث در مورد تأثیر عوامل داخلی سخن به میان می‌آمد.

هدف اصلی این نوشتار آن است تا با مروری بر چگونگی پیدایش این رویکرد مطالعاتی، تحولات آن را طی دهه‌های پس از ظهور، در قالب روشهای مختلف و نسلهای متفاوت مورد بررسی قرار دهد. سخن اصلی این نوشته آن است که مکتب «تحلیل سیاست خارجی» با ادعای ارائه تبیینهایی فراگیر برای همه دولتها آغاز شد، اما با ناکامی تبیینهای فراگیر و مقایسه‌ای، به روشهای میان‌برد و محدود روی آورد و سرانجام با عطف توجه به عوامل داخلی متفاوت و منعطف در دولتهای مختلف (نظیر عوامل فرهنگی)، زمینه را برای

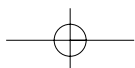
تکوین‌گرایی اجتماعی فراهم آورد.

## ۱- عوامل مؤثر بر مکتب تحلیل سیاست خارجی

رویکرد «تحلیل سیاست خارجی» هر چند در مقابل سیطره رویکرد واقع‌گرایی قد علم کرد، اما از سه جریان اصلی، یعنی واقع‌گرایی، لیبرالیسم و رفتارگرایی تأثیر پذیرفت.

### ۱-۱- واقع‌گرایی

برخی حتی ادعا کرده‌اند که تحلیل سیاست خارجی، از برخی جهات کاملاً در درون پارادایم «واقع‌گرا» قرار دارد، چرا که این پارادایم، قائل به دولت محوری است و بر تعاملات میان دولتها تأکید دارد. با وجود این، از جهات دیگر، تحلیل سیاست خارجی از واقع‌گرایی متفاوت است. مثلاً، واقع‌گرایان می‌پندارند که روابط میان دولتها به وسیله «تعقیب قدرت» برانگیخته می‌شود. تحلیلگران سیاست خارجی می‌پذیرند که روابط قدرت اهمیت دارد و آنکه زور یک ابزار مهم سیاست خارجی است. اما آنها نیز علاقه مند به دیگر اشکال روابط در ابزارهای سیاسی دیگر هستند. علاوه بر این، در حالی که واقع‌گرایان فرض می‌کنند که «دولت» یک «بازیگر یکپارچه» است، بسیاری از تحلیلگران سیاست خارجی جعبه سیاه دولت را برای آزمون واحدهای



مختلفی که دستگاه سیاست خارجی آن را درست می‌کنند، می‌گشایند. آنها اعتقاد دارند که سیاست می‌تواند اغلب به وسیله شیوه‌ای واحد که با یکدیگر پیوند می‌یابند، تبیین شود. سرانجام، واقع‌گرایان فرض می‌کنند که دولت یک «بازیگر عقلایی» است، در حالی که عقلانیت یک مفهوم متعارض در تحلیل سیاست خارجی است. در واقع، بخش زیادی از پژوهش‌های تحلیل سیاست خارجی با جستجوی یک تبیین برای تصمیمات غیرعقلانی سیاست خارجی مربوط هستند.<sup>(۲)</sup> از این رو، می‌بینیم که یک پای تحلیل سیاست خارجی، همچنان در واقع‌گرایی قرار داشته و برخی از مفروضات مهم آن را پذیرفته است.

### ۲-۱- لیبرالیسم

اما از جهات دیگر، تحلیل سیاست خارجی در درون «نظریه‌های لیبرال» قرار می‌گیرد. چرا که با پرداختن به نقش «نیروها، نهادها و گروه‌های داخلی»، همانند نظریه لیبرالی دولت، قائل به عدم یکپارچگی دولت است. به طوری که در بیشتر آثار روابط بین‌الملل، تحلیل سیاست خارجی در کنار لیبرالیسم در درون مجموعه‌ای گسترده با عنوان «کثرت‌گرایی» قرار می‌گیرد. فرضیه عملی بیشتر نظریه‌های تحلیل سیاست خارجی آن است که «دولت یک نهاد اجتماعی» است که در دو محیط قرار دارد: از یک سو

محیط داخلی وجود دارد که از تمام نهادهای دیگر موجود در سرزمین و تعاملات میان آنها و دولت مطرح است، از سوی دیگر، محیط خارجی متشکل از دولتها و تعاملات میان آنها. در نظریه واقع‌گرا، فرض می‌شود که دولت در تلاش برای دخالت در دو محیط دارای سیاست داخلی و سیاست خارجی است. از نظر واقع‌گراها این دو محیط از هم جدا هستند؛ در محیط داخلی دولت به خاطر برخورداری از اقتدار و بهره‌گیری از ابزارهای اجرایی قدرت تصمیمات خود را عملی می‌کند. اما در سیاست خارجی این گونه نیست؛ نتایج محصول تصمیم‌گیری متقابل است. دولت نمی‌تواند انتظار داشته باشد که سایر دولتها، اقتدار او را بپذیرند و ابزارهای اعمال آن نیز برخلاف محیط داخلی، همگی در انحصار او نیست. از این رو، سیاست خارجی، مقوله‌ای جدا تلقی شده و به عمل دولت برای بقا در یک محیط آناشیک بود. اما در رویکرد لیبرال، محیط خارجی ادامه محیط داخلی و «سیاست خارجی در تداوم سیاست داخلی» بود. چرا که، دولت چیزی جز مجموعه‌ای از نیروها، نهادها و سازمانهای درونی خود نبود.<sup>(۳)</sup>

### ۳-۱- رفتارگرایی

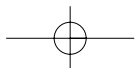
اما مهم‌ترین مسئله‌ای که بر رویکرد تحلیل سیاست خارجی تأثیر داشت، تحول روش‌شناختی‌ای بود که در علوم رفتاری در



دهه ۱۹۵۰ به وجود آمد. باور به وجود یک علم انباشتی از روابط بین‌الملل که از پیچیدگی، دقت و گزاره‌های محدودی برخوردار باشد و قدرت تبیین و پیش‌بینی داشته باشد، منجر به پیدایش مجموعه‌ای از نظریه‌ها در روابط بین‌الملل شد. «رفتارگرایی» در مقابل نظریه‌های سنتی واقع‌گرا و لیبرال ظهور کرد. نگرش سنتی روابط بین‌الملل، دیدگاهی کل‌نگر بود که پیچیدگی جهان انسانی را پذیرفته و روابط بین‌الملل را به عنوان بخشی از جهان انسانی می‌دید و تلاش می‌کرد تا آن را به شیوه‌ای انسان‌گرایانه با رفتن به درون آن بفهمد. این روش به طور خلاق وارد نقش دولتمردان شده و می‌کوشد تا معماهای اخلاقی سیاست خارجی دولتها را درک کند و ارزشها و قواعد اساسی دخیل نظیر امنیت، نظم، آزادی و عدالت را بفهمد و قضاوت کند. اما رفتارگرایی، به جای مسائل ارزشی و اخلاقی، شناخت تاریخی و فهم روابط خارجی دولتها، با بیرون قرار گرفتن نسبت به موضوعات مورد مطالعه، با ارائه فرضیه‌ها، جمع‌آوری داده‌ها و شناخت علمی و تجربی، قانونمندیهای رفتاری دولتها را در عرصه بین‌المللی کشف نموده و به این وسیله به تبیین آنها پردازد.

رفتارگرایی در روابط بین‌الملل عمدتاً متأثر از علمی شدن مطالعات اجتماعی در آمریکا بود. دانشمندان رفتارگرایی آمریکا در دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ کوشیدند تا با بهره‌گیری از علوم دیگر مانند مهندسی، مکانیک، آمار، سایبرنتیک، زیست‌شناسی، روانشناسی، اقتصاد و علوم اجتماعی، مجموعه‌ای از مفاهیم همانند سیستم ساختار، کارکرد و تصمیم‌را برای درک الگوهای رفتار، واکنشهای تکراری و نظم حاکم بر کنشها در سیاست خارجی دولتها مطرح سازند. آنها کوشیدند با «عملیاتی کردن ایده‌های کلی» واقع‌گرایان همانند قدرت و منافع ملی، و «مدل‌سازی»، «چارچوبهای تحلیلی» و «طرحهای گسترده‌ای» برای دسته‌بندی ارائه کنند که در آن همه عواملی که ممکن است در اتخاذ تصمیمات دخیل باشند (از ویژگیهای نهادی مجموعه تصمیم‌گیری تا عوامل روان‌شناختی درک تهدید) دیده می‌شوند.<sup>(۴)</sup> رفتارگرایی نه یک نظریه جدید برای روابط بین‌الملل، بلکه صرفاً روشی جدید برای مطالعه آن است که با تأثیر بر واقع‌گرایی و لیبرالیسم، موجبات پیدایش نواقع‌گرایی و نولیبرالیسم شد. اما تأثیر اصلی این تحول روش شناختی، پیدایش یک شاخه فرعی اما مهم در مطالعه روابط بین‌الملل موسوم به «تحلیل سیاست خارجی» است که در آن مجموعه‌ای از نظریه‌ها قرار دارند که رفتار دولتها را به طور مستقل مورد بررسی قرار می‌دهند.

به طور کلی، جریان رفتارگرایی به دو شکل بر روابط بین‌الملل تأثیر داشت: نخست



رفتارگرایی افراطی که در قالب «نظریه سیستمها» پدیدار شد و در سیاست خارجی به صورت «مدل سازی» مطرح گردید، و دوم، رفتارگرایی معناگرا که در قالب مکتب «تحلیل سیاست خارجی» به استفاده از فنون روش شناختی مثل «تصور»، «نظامهای اعتقادی»، «رمزهای عملیاتی» و «نقشه های شناختی» پرداخت.<sup>(۵)</sup>

بین الملل مطرح شده اند. بیشتر مدل های ارائه شده در این حوزه مطالعاتی، با هدف مطرح ساختن چارچوبی مفهومی به منظور منظم ساختن انبوهی از اطلاعات و نشان دادن روندهایی بوده که در آن یک تصمیم سیاست خارجی اتخاذ می شود. از این رو، هدف از ارائه این مباحث، نه بررسی تمام کارهای انجام شده در این حوزه، بلکه صرفاً پرداختن به آن بخشهایی است که به نوعی خصلت تبیین دارند.

## ۲- پیدایش مکتب تحلیل سیاست خارجی به عنوان یک مکتب مستقل

بر اساس مطالبی که گفته شد می توان رویکرد تحلیل سیاست خارجی را به عنوان یک حوزه مطالعاتی متأثر از واقعگرایی، لیبرالیسم و رفتارگرایی دانست که از واقعگرایی، تأکید بر مفهوم دولت؛ از لیبرالیسم ورود به درون کشور و در نظر گرفتن نهادها، سازمانها، نیروها، اجزاء مؤثر بر رفتار خارجی دولت؛ و از رفتارگرایی استفاده از شیوه ها و ابزارهای کمی را گرفته است.

ارزش حوزه ی مطالعاتی تحلیل سیاست خارجی به خاطر آن است که یک دیسپلین بین رشته ای است که مسائل مختلف را به هم پیوند می دهد؛ تئوریهای انتزاعی را به مسائل عینی مرتبط می سازند؛ با تمرکز بر دولت و سیستم، سطح خرد سیاست را به سطح کلان پیوند می دهد؛ و از این رو، برخی دیدگاههای آن به عنوان بخشی از گفتمان متعارف روابط

## ۳- تحولات مکتب تحلیل سیاست خارجی

در درون مکتب تحلیل سیاست خارجی، مجموعه ای از نظریه ها و دیدگاهها قرار دارند که به مطالعه افکار عمومی، ساختارهای سیاسی، ساختارها و روندهای بورکراتیک، نظامهای شناختی، ادراکی، شخصیتی و باوری و تصمیم گیری در شرایط بحرانی می پردازند. ارائه یک دسته بندی روشن از تلاشهای فکری انجام شده در این حوزه کار آسانی نیست.

در برخی نوشته ها، مطالعات انجام شده در این مورد زیر عنوان «رهیافت تصمیم گیری» قرار می گیرد. برخی آن را به دو دسته «سیاست خارجی تطبیقی» و «تحلیل سیاست خارجی» تقسیم کرده اند. گروهی آن را در بخشهایی چون «طرحها و چارچوبه های مفهومی»، «منابع



درباره سیاست خارجی، منجر به ایجاد یک علم هنجاری در مفهوم کوهنی آن خواهد شد. برای این منظور، اکثر دانشمندان نسل نخست، روشها و مدل‌های کمی و پوزیتیویستی نظریه‌پردازی را پذیرفتند. این گرایش به سمت تئوری‌سازی پوزیتیویستی، مستلزم آن بود که دانشمندان، داده‌های رفتار سیاست خارجی دولتها را گردآوری کرده، و از طریق سطوح تحلیل جداگانه، منابع رفتارهای سیاست خارجی را بررسی کنند. تبیین‌های تولیدشده در این جستجو، متمایلند تا در ماهیت عام، فراگیر و کلی باشند، و بر نمونه‌های مثالی و آرمانی دولت، ویژگی‌های اجتماعی داخلی، و شیوه‌های رفتاری (همانند مدل‌های سیستماتیک تصمیم‌گیری) تأکید کنند.<sup>(۸)</sup>

در چارچوب رهیافت تطبیقی سیاست خارجی، می‌توان به «جیمز روزنا» اشاره کرد. او در «پیش‌نظریه» خود در جستجوی ایجاد یک تبیین عمومی سیاست خارجی و ارائه گزاره‌هایی قابل آزمون «اگر - پس»، بر سطوح مختلف علیت رفتار خارجی دولتی (مثل فرد، نقش، ساختار حکومت، نوع جامعه، روابط بین‌الملل، و نظام جهانی) تأکید داشت.<sup>(۹)</sup>

### ۲-۳- نظریه‌های سیاست داخلی

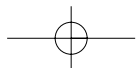
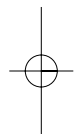
این نظریه‌ها با تأکید بر تأثیر سیاست خارجی به

اجتماعی»، «ساختارهای بورکراتیک»، «عوامل روان‌شناختی» و «تصمیم‌گیری بحرانی» مطالعه می‌کنند. در یکی از آثار در زبان فارسی، به «رهیافتهای کلان، خرد، و پیوندی» اشاره شده است.<sup>(۶)</sup> اما در یک تقسیم‌بندی منسجم‌تر، می‌توان کل نظریه‌های ارائه شده در این حوزه را در سه مجموعه نظریه‌های سیاست خارجی مقایسه‌ای، نظریه‌های سیاست داخلی و نظریه‌های میان‌برد قرار داد.

### ۱-۳- نظریه‌های سیاست خارجی مقایسه‌ای

نظریه‌های سیاست خارجی مقایسه‌ای تمایل بیشتری به فراتر رفتن از مطالعات موردی توصیفی و غیرانباشتی، و ایجاد یک تبیین کوتاه‌تر و گویاتر، از رفتار خارجی دولتها با بهره‌گیری از شیوه‌ها و فنون علوم اجتماعی جدید و تحلیل‌های تطبیقی از رفتار دولتها داشتند. این رهیافت تحت تأثیر مطالعات سیاست خارجی آمریکا می‌کوشید تا یافته‌های پژوهشی آن مورد را به رفتار سایر دولتها تعمیم دهد. هدف این رهیافت آن بود که پایه‌ای برای نظریه‌های جامع‌تر به وجود آورد. از نظر «نیک» و «هانی»، نسل نخست تئوریسین‌های سیاست خارجی عمدتاً به عنوان «سیاست خارجی تطبیقی» شناخته می‌شوند.<sup>(۷)</sup>

نظریه‌پردازان سیاست خارجی تطبیقی امیدوار بودند که تعقیب نسبتاً منسجم نظریه



نوع رژیم، ماهیت دولت، رابطه دولت و جامعه، درجه توسعه یافتگی دولت، روند تصمیم‌گیری و تأثیر گروه‌ها، سازمانها، شخصیتها، رسانه‌ها و افکار عمومی بر آن کوشیده‌اند تا مدلها و چارچوبه‌هایی برای در نظر گرفتن عوامل مختلف داخلی تصمیمات سیاست خارجی ارائه کنند.

نخستین تلاش در این راستا از سوی «اچ.دبلیو. بروک»، «ریچارد اسنایدر» و «بی. ساین» صورت گرفت. این پژوهشگران از حوزه سایبرنتیک یاری جسته و اقدام کشورها را نتیجه ذهنیت تصمیم‌گیران دانستند و برای درک کنش و واکنش دولتها به بررسی منابع و نیروهای داخلی تأثیرگذار بر ذهنیت آن تصمیم‌گیران پرداخته و مدلی موسوم به «کنش، واکنش و تعامل» ارائه کردند. آنها گرایش متون سنتی روابط بین‌الملل به شیء‌نگاری (یا

شخصیت‌بخشیدن به) دولت را زیر سؤال برده و بر این اساس، کوشیدند تا توجه خود را روی تصمیم‌گیران خاص متمرکز نمایند که به نام دولت عمل می‌کنند. از نظر این پژوهشگران، جهان واقعی و عینی مهم نیست و آنچه که اهمیت دارد، برداشت تصمیم‌گیران و «تعریف آنها از وضعیت» است، چرا که این برداشتها، نگرش سیاستگذاران را به «وضعیت» شکل داده و به اتخاذ تصمیم وامی دارد. از نظر «اسنایدر» و همکارانش، «نکته کلیدی برای تبیین چرایی

رفتار دولتها در شیوه‌ای است که تصمیم‌گیرنده به وسیله آن، وضعیت خود را تعریف می‌کند»<sup>(۱۰)</sup> و این تعریف وضعیت، محصول روابط و تعاملات تصمیم‌گیرندگان در یک محیط خاص داخلی و بین‌المللی و نیز ویژگیها، ارزشها و ادراکات شخص تصمیم‌گیرنده است. هر چند که کار این گروه را نمی‌توان یک نظریه کاملاً

تبیین‌کننده دانست، اما نوعی گونه‌شناسی، طبقه‌بندی و یا یک مدل مفهومی است که چارچوبی منظم را جهت گردآوری و تجزیه و تحلیل داده‌ها فراهم می‌آورد. سایر نظریه‌های تصمیم‌گیری مانند تصمیم‌گیری سایبرنتیکی «جان استاین برونو»، رفتار مبتنی بر بسندگی «هربرت سایمون»، تصمیم‌گیری دیوانسالارانه «مورتون هالپرین»، و تصمیم‌گیری مبتنی بر فرآیند سازمانی «گراهام آلیسون» وجه تبیینی بیشتری دارند.<sup>(۱۱)</sup>

آلیسون کوشید تا با بررسی دو رهیافت و مدل پیشین در تبیین روند تصمیم‌گیری و قدرت توضیحی آنها، یک مدل جایگزین ارائه دهد. او معتقد است که در مدل «بازیگر خردمند» استدلال می‌شود که انتخابهای سیاست خارجی، اقدامات ارادی دولتهایی یکپارچه و عاقلی هستند که براساس محاسبه قابل قبول سود و زیان احتمالی، برای دستیابی به اهداف مشخص دولت اتخاذ می‌شوند. مدل «روند سازمانی» نیز تصمیمات سیاست خارجی یک



دولت را به عنوان انتخابها و برون دادهای یک گروه مسلط یا سازمانهایی قلمداد می‌کند که در حال پیگیری منافع خود در چارچوب یک حکومت هستند. مدل «سیاست بروکراتیک» که از سوی آلیسون ارائه می‌شود در نظر می‌گیرد که سیاست خارجی محصول رقابتهای جاری میان تصمیم‌گیران و چانه‌زنی میان آنها از طریق کانالهای رسمی است.<sup>(۱۲)</sup> در مدل نخست، دولت فی‌نفسه واحدی یکپارچه است که به رفتار خارجی می‌پردازد. در مدل دوم، منافع سازمانی اهمیت می‌یابد در حالی که در آخرین مدل، افراد نقش بیشتری پیدا می‌کنند.

### ۳-۳- نظریه‌های میان‌برد

ناکامی مطالعه تطبیقی سیاست خارجی، به رونق نظریه‌های میان‌برد کمک کرد. نظریه‌های میان‌برد، صرفاً تبیینی از یک پدیده خاص و محدود ارائه می‌کنند و نه تبیینی که تمام عرصه سیاست خارجی را پوشش دهد و هدفشان این است که به تبیین مسائلی نظیر رفتار در بحرانها پرداخته شود. پس از سپری شدن دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ که دوران طلایی مطالعه تطبیقی سیاست خارجی بود، در دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، با زیر سؤال رفتن رفتارگرایی، نظریه پردازان کوشیدند تا به نظریه‌های میان‌برد روی آورند.

### ۴- تفاوت نسلهای گوناگون

جریان نظریه‌پردازی در حوزه مطالعاتی «تحلیل سیاست خارجی»، نخست تحت تأثیر رفتارگرایی در روابط بین‌الملل، عمدتاً از روشهای پوزیتیویستی استفاده نمود و در یک سطح و با استفاده از یک متغیر، به تحلیل سیاست خارجی پرداخت. هدف آنها عمدتاً دستیابی به نظریه‌هایی عام و فراگیر بود که با آن

2. Belief System

3. Operational Cods

4. Cognitive Maps





عبارت انداز: تبیین‌های چندسطحی و چندعلیتی که به مطالعه نظام بین‌الملل، دولت، جامعه، نهادها، گروهها، بورکراسی و افراد می‌پردازند؛ توجه به متن و زمینه که به مطالعه فرهنگ، تحلیل احتمالات و اتفاقات، و تشخیص موضوع و قلمرو پرداخته می‌شود؛ نظریه‌های میان‌برد در مقابل نظریه‌های فراگیر که نوع رژیم، نظامهای باور و... را در نظر می‌گیرد؛ ارتباط با سایر حوزه‌های مطالعاتی مثل سیاست تطبیقی که به مطالعه سیاست در درون کشورها علاقه‌مند است. کسانی چون «روزنا» که در دهه‌های پیش، در نسل نخست آثار سیاست خارجی قلم زده نیز در دهه ۱۹۸۰ به نارسایی شیوه‌های کمی آن دوره اعتراف کرده‌اند. تأکید بر عواملی چون استقلال یا وابستگی دولت، ساختار دموکراتیک یا اقتداری آن، و فرهنگ و هویت از دستاوردهای این دوره جدید است.

### فرجام

مکتب تحلیل سیاست خارجی متأثر از رفتارگرایی حاکم بر علوم اجتماعی، واقعگرایی و لیبرالیسم، و به‌عنوان یک حوزه‌ی مطالعاتی مستقل برای مطالعه سیاست خارجی کشورها، از دهه ۱۹۵۰ تا اواخر دهه ۱۹۷۰، به‌عنوان پارادایم غالب بر مطالعات سیاست خارجی مطرح بود و دستاوردهای مهمی نیز به‌دنبال داشت. اما تحولات دهه ۱۹۸۰ در حوزه

بتوان همه ابعاد سیاست خارجی را برای همه کشورها، در هر زمان و در هر نقطه‌ای تبیین نمود. از این رو، نسل نخست نظریه‌پردازان بیشتر به مطالعه تطبیقی سیاست خارجی روی آورد که تحت تأثیر علوم اجتماعی رفتاری در آمریکا و با مطالعه سیاست خارجی آن کشور کوشش می‌کرد تا قواعدی تعمیم‌پذیر برای تبیین سیاست خارجی همه کشورها ارائه نماید. مهم‌ترین ویژگیهای این دوره عبارت‌اند از: هژمونی اثبات‌گرایی، واقعگرایی، نظریه عمومی یا کلان و کوتاه و مفیدگویی.<sup>(۱۳)</sup>

نارساییها و مشکلات موجود در این روش منجر به تحولاتی در این حوزه مطالعاتی شد. به طوری که جستجو برای نظریه‌هایی که به روشهای مختلف کمی و کیفی متمرکز شوند و تأکید بر متن و کشور مورد مطالعه اهمیت یافت و به تبیین‌هایی پرداخته شد که محدود به زمان، منطقه و موضوع باشند. تحلیلگران نسل دوم کوشیده‌اند تا خود را از قید و بندهای روش اثباتی حاکم بر نسل پیشین رها کرده و به تعاملات پیچیده میان عوامل سیاست خارجی توجه کنند. از نظر این گروه، عالم واقعی سیاست خارجی، پیچیده‌تر از آن است که در مورد آن بتوان دست به انتزاع زد. از این رو، هر موضوع و سیاستی، یک پدیده منحصر به فردی تلقی می‌شود که تابع قواعد و پویایی خاص خود است. مهم‌ترین ویژگی این مطالعات



(London: Longman, 1978), p. 144.

- محسن عظیمی اعتمادی، «سرچشمه های فردی سیاستگرایی خارجی: نظریه نظام فکری»، فصلنامه راهبرد، شماره ۱۰، تابستان ۱۳۷۵.

2- Margot Light, "Foreign Policy Analysis", in, A.Gromm and M.Light (eds.),

**Contemporary International Relations: A Guide to Theory**, (New York: Pinter Pub. 1994), p. 93.

۳- برای مطالعه بیشتر در این مورد بنگرید به:

Chris Brown, **Understanding International Relations** (New York: Palgrave, 2001), chapter 4 (The State and Foreign Policy).

۴- ن.ک:

- محمود سریع القلم، سیر روش و پژوهش در رشته روابط بین الملل (تهران: دانشگاه شهیدبهشتی، ۱۳۷۱)، ص ۴۷.

- کارل دوپچ و دیگران، پیشین، ص ۴.

۵- وحید بزرگی، دیدگاههای جدید در روابط بین الملل (تهران: نشر نی، ۱۳۷۷)، ص ۲۱۵.

۶- سیدحسین سیف زاده، مبانی و مدل‌های تصمیم‌گیری در سیاست خارجی (تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۷۵)، ص ۱۲۷.

۷- برای مطالعه بیشتر بنگرید به:

- **Foreign Policy in Comparative Perspective**, ed. by Ryan Beasley... [et al.] (Washington: CQ Press, 2002).

- J. Rosenau, **Comparing Foreign Policy** (New York: J. Wiley Press, 1974).

۸- برای مطالعه بیشتر در این زمینه بنگرید به:

Laura Neack ... [et al.], **Foreign Policy Analysis** (New Jersey: Prentice Hall, 1995), pp.2-3.

9- G.Deborah, "The Evolution of the Study of Foreign Policy", in L. Neack (ed.), **op.cit.**, p.20.

10- White, **op.cit.**, p. 145.

11- J. Hagan, "Domestic Political Explanations in the Analysis of Foreign Policy", in **Ibid.**, p. 119.

12- Deborah, **op.cit.**, p.23.

13- Neack, **op.cit.**, p.251.

مطالعات اجتماعی، سیاسی و روابط بین الملل، مکتب تحلیل سیاست خارجی را با چالش‌هایی روبرو ساخت. اگرچه هنوز هم، توجه به سیاست خارجی کشورها از منظر این مکتب اهمیت دارد، اما در قیاس با گذشته، محدودتر شده و دچار تحولاتی شده است. از این رو، مهم‌ترین تحول در تحلیل سیاست خارجی، حرکت از تبیین‌های فراگیر برای همه کشورها و در همه زمانها به سوی تلاش برای ایجاد نظریه‌هایی میان‌برد و معتدل بود که به لحاظ تجربی وابسته به متن بوده، نسبت به فرهنگ‌های مختلف حساسیت داشته و حتی الامکان مسئله محور باشند. این تحول، مقدمه‌ای را فراهم آورد که زمینه‌ساز پیدایش نگرش‌هایی چون تکوین‌گرایی اجتماعی شد.

#### پانویس‌ها

۱- ارزش ابتکاری طرح مذکور نه به خاطر محتوای آن، بلکه بیشتر به خاطر تحولی بود که در رهیافت سنتی مطالعه سیاست خارجی در چارچوب واقع‌گرایی صورت گرفت و نیز نیاز دانش روابط بین الملل به آن بود. این طرح در چارچوب تحول رفتارگرایانه روابط بین الملل قرار داشت و در این چارچوب، مفهوم انتزاعی «دولت به عنوان بازیگر» به مفهوم عینی «فرد تصمیم‌گیرنده به عنوان بازیگر» تقلیل داده شد و سیاست خارجی به «تصمیم‌های» اتخاذ شده به عنوان فعالیتهای رفتاری «تصمیم‌گیرندگان» تبدیل شد که نیازمند تبیین بود. در این مورد بنگرید:

Richard Snyder, H.Brauck and B.Sapin, **Foreign Policy Decision Making** (New York: The Free Press, 1963).

B. P. White, "Decision- Making Analysis", in, Trevor Taylor (ed), **Approachs and Theory in International Relations**,

۱۱۶